**امام جواد (علیه السلام ) تبیان**

امام نهم شيعيان حضرت جواد (ع ) در سال 195هجری در مدينه ولادت يافت . نام نامي اش محمد معروف به جواد و تقی است . القاب ديگری مانند : رضی و متقی نيز داشته ، ولی تقی از همه معروفتر مي باشد . مادر گرامي اش سبيکه يا خيزران است که اين دو نام در تاريخ زندگی آن حضرت ثبت است . امام محمد تقی (ع ) هنگام شهادت پدر 8 ساله بود . پس از شهادت جانگداز حضرت رضا عليه السلام در اواخر ماه صفر سال 203ه مقام امامت به فرزند ارجمندش حضرت جوادالأئمه (ع ) انتقال يافت . مأمون خليفه عباسی که همچون ساير خلفای  بنی عباس از پيشرفت معنوی و نفوذ باطنی امامان معصوم و گسترش فضايل آنها در بين مردم هراس داشت ، سعی  کرد ابن الرضا را تحت مراقبت خاص خويش قرار دهد . " از اينجا بود که مأمون نخستين کاری که کرد ، دختر خويش ام الفضل را به ازدواج حضرت امام جواد (ع ) درآورد ، تا مراقبی  دايمی و از درون خانه ، بر امام گمارده باشد . رنجهای دايمی که امام جواد (ع ) از ناحيه اين مأمور خانگی  برده است ، در تاريخ معروف است " . از روشهايی که مأمون در مورد حضرت رضا (ع ) به کار مي بست ، تشکيل مجالس بحث و مناظره بود . مأمون و بعد معتصم عباسی مي خواستند از اين راه - به گمان باطل خود - امام (ع ) را در تنگنا قرار دهند . در مورد فرزندش حضرت جواد (ع ) نيز چنين روشی را به کار بستند . به خصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد (ع ) نگذشته بود . مأمون نمي دانست که مقام ولايت و امامت که موهبتی است الهی ، بستگی به کمی  و زيادی سالهای عمر ندارد . باری ، حضرت جواد (ع ) با عمر کوتاه خود که همچون نوگل بهاران زودگذر بود ، و در دوره ای که فرقه های مختلف اسلامی و غير اسلامی  در ميدان رشد و نمو يافته بودند و دانشمندان بزرگی در اين دوران ، زندگی مي کردند و علوم و فنون ساير ملتها پيشرفت نموده و کتابهای زيادی به زبان عربی ترجمه و در دسترس قرار گرفته بود ، با کمی سن وارد بحثهای علمی گرديد و با سرمايه خدايی امامت که از سرچشمه ولايت مطلقه و الهام ربانی مايه گرفته بود ، احکام اسلامی را مانند پدران و اجداد بزرگوارش گسترش داد و به تعليم و ارشاد پرداخت و به مسائل بسياری  پاسخ گفت . برای نمونه ، يکی از مناظره های  ( = احتجاجات ) حضرت امام محمد تقی (ع ) را در زير نقل مي کنيم : " عياشی در تفسير خود از ذرقان که همنشين و دوست احمد بن ابی دؤاد بود ، نقل مي کند که ذرقان گفت : روزی دوستش ( ابن ابی دؤاد ) از دربار معتصم عباسی  برگشت و بسيار گرفته و پريشان حال به نظر رسيد . گفتم : چه شده است که امروز اين چنين ناراحتی ؟ گفت : در حضور خليفه و ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا جريانی پيش آمد که مايه شرمساری و خواری ما گرديد . گفتم : چگونه ؟ گفت : سارقی را به حضور خليفه آورده بودند که سرقتش آشکار و دزد اقرار به دزدی کرده بود . خليفه طريقه اجرای حد و قصاص را پرسيد . عده ای از فقها حاضر بودند ، خليفه دستور داد بقيه فقيهان را نيز حاضر کردند ، و محمد بن علی الرضا را هم خواست . خليفه از ما پرسيد : حد اسلامی چگونه بايد جاری شود ؟ من گفتم : از مچ دست بايد قطع گردد . خليفه گفت : به چه دليل ؟ گفتم : به دليل آنکه دست شامل انگشتان و کف دست تا مچ دست است ، و در قرآن کريم در آيه تيمم آمده است : فامسحوا بوجوهکم و ايديکم . بسياری از فقيهان حاضر در جلسه گفته مرا تصديق کردند . يک دسته از علماء گفتند : بايد دست را از مرفق بريد . خليفه پرسيد : به چه دليل ؟ گفتند : به دليل آيه وضو که در قرآن کريم آمده است : ... و ايديکم الی  المرافق . و اين آيه نشان مي دهد که دست دزد را بايد از مرفق بريد . دسته ديگر گفتند : دست را از شانه بايد بريد چون دست شامل تمام اين اجزاء مي شود . و چون بحث و اختلاف پيش آمد ، خليفه روی  به حضرت ابوجعفر محمد بن علی  کرد و گفت : يا اباجعفر ، شما در اين مسأله چه مي گوييد ؟ آن حضرت فرمود : علمای شما در اين باره سخن گفتند . من را از بيان مطلب معذور بدار . خليفه گفت : به خدا سوگند که شما هم بايد نظر خود را بيان کنيد . حضرت جواد فرمود : اکنون که من را سوگند مي دهی  پاسخ آن را مي گويم . اين مطالبی که علمای اهل سنت درباره حد دزدی بيان کردند خطاست . حد صحيح اسلامی  آن است که بايد انگشتان دست را غير از انگشت ابهام قطع کرد . خليفه پرسيد : چرا ؟ امام (ع ) فرمود : زيرا رسول الله (ص ) فرموده است سجود بايد بر هفت عضو از بدن انجام شود : پيشانی ، دو کف دست ، دو سر زانو ، دو انگشت ابهام پا ، و اگر دست را از شانه يا مرفق يا مچ قطع کنند برای سجده حق تعالی محلی  باقی نمي ماند ، و در قرآن کريم آمده است " و ان المساجد لله ... " سجده گاه ها از آن خداست ، پس کسی نبايد آنها را ببرد . معتصم از اين حکم الهی و منطقی بسيار مسرور شد ، و آن را تصديق کرد و امر نمود انگشتان دزد را برابر حکم حضرت جواد (ع ) قطع کردند . ذرقان مي گويد : ابن ابی دؤاد سخت پريشان شده بود ، که چرا نظر او در محضر خليفه رد شده است . سه روز پس از اين جريان نزد معتصم رفت و گفت : يا اميرالمؤمنين ، آمده ام تو را نصيحتی کنم و اين نصحيت را به شکرانه محبتی که نسبت به ما داری  مي گويم . معتصم گفت : بگو . ابن ابی دؤاد گفت : وقتی مجلسی از فقها و علما تشکيل مي دهی تا يک مسأله يا مسائلی را در آنجا مطرح کنی ، همه بزرگان کشوری  و لشکری حاضر هستند ، حتی  خادمان و دربانان و پاسبانان شاهد آن مجلس و گفتگوهايی  که در حضور تو مي شود هستند ، و چون مي بينند که رأی علمای بزرگ تو در برابر رأی محمد بن علی الجواد ارزشی ندارد ، کم کم مردم به آن حضرت توجه مي کنند و خلافت از خاندان تو به خانواده آل علی منتقل مي گردد ، و پايه های قدرت و شوکت تو متزلزل مي گردد . اين بدگويی و اندرز غرض آلود در وجود معتصم کار کرد و از آن روز در صدد برآمد اين مشعل نورانی و اين سرچشمه دانش و فضيلت را خاموش سازد . اين روش را - قبل از معتصم - مأمون نيز در مورد حضرت جوادالأئمه (ع ) به کار مي برد ، چنانکه در آغاز امامت امام نهم ، مأمون دوباره دست به تشکيل مجالس مناظره زد و از جمله از يحيی بن اکثم که قاضی بزرگ دربار وی بود ، خواست تا از امام (ع ) پرسشهايی کند ، شايد بتواند از اين راه به موقعيت امام (ع ) ضربتی وارد کند . اما نشد ، و اما از همه اين مناظرات سربلند درآمد . روزی از آنجا که " يحيی بن اکثم " به اشاره مأمون مي خواست پرسشهای خود را مطرح سازد مأمون نيز موافقت کرد ، و امام جواد (ع ) و همه بزرگان و دانشمندان را در مجلس حاضر کرد . مأمون نسبت به حضرت امام محمد تقی (ع ) احترام بسيار کرد و آنگاه از يحيی خواست آنچه مي خواهد بپرسد . يحيی که پيرمردی  سالمند بود ، پس از اجازه مأمون و حضرت جواد (ع ) گفت : اجازه مي فرمايی  مسأله ای از فقه بپرسم ؟ حضرت جواد فرمود : آنچه دلت مي خواهد بپرس . يحيی بن اکثم پرسيد : اگر کسی در حال احرام قتل صيد کرد چه بايد بکند ؟ حضرت جواد (ع ) فرمود : آيا قاتل صيد محل بوده يا محرم ؟ عالم بوده يا جاهل ؟ به عمد صيد کرده يا خطا ؟ محرم آزاد بوده يا بنده ؟ صغير بوده يا کبير ؟ اول قتل او بوده يا صياد بوده و کارش صيد بوده ؟ آيا حيوانی را که کشته است صيد تمام بوده يا بچه صيد ؟ آيا در اين قتل پشيمان شده يا نه ؟ آيا اين عمل در شب بوده يا روز ؟ احرام محرم برای عمره بوده يا احرام حج ؟ يحيی دچار حيرت عجيبی شد . نمي دانست چگونه جواب گويد . سر به زير انداخت و عرق خجالت بر سر و رويش نشست . درباريان به يکديگر نگاه مي کردند . مأمون نيز که سخت آشفته حال شده بود در ميان سکوتی  که بر مجلس حکمفرما بود ، روی به بنی  عباس و اطرافيان کرد و گفت : - ديديد و ابوجعفر محمد بن علی الرضا را شناختيد ؟ سپس بحث را تغيير داد تا از حيرت حاضران بکاهد . باری ، موقعيت امام جواد (ع ) پس از اين مناظرات بيشتر استوار شد . امام جواد (ع ) در مدت 17سال دوران امامت به نشر و تعليم حقايق اسلام پرداخت ، و شاگردان و اصحاب برجسته ای داشت که : هر يک خود قله ای بودند از قله های فرهنگ و معارف اسلامی مانند : ابن ابی عمير بغدادی ، ابوجعفر محمد بن سنان زاهری ، احمد بن ابی نصر بزنطی کوفی ، ابوتمام حبيب اوس طائی - شاعر شيعی  مشهور - ابوالحسن علی بن مهزيار اهوازی و فضل بن شاذان نيشابوری که در قرن سوم هجری مي زيسته اند . اينان نيز ( همچنانکه امام بزرگوارشان هميشه تحت نظر بود ) هر کدام به گونه ای مورد تعقيب و گرفتاری بودند . فضل بن شاذان را از نيشابور بيرون کردند . عبدالله بن طاهر چنين کرد و سپس کتب او را تفتيش کرد و چون مطالب آن کتابها را - درباره توحيد و ... - به او گفتند قانع نشد و گفت مي خواهم عقيده سياسی او را نيز بدانم . ابوتمام شاعر نيز از اين امر بي بهره نبود ، اميرانی که خود اهل شعر و ادب بودند حاضر نبودند شعر او را - که بهترين شاعر آن روزگار بود ، چنانکه در تاريخ ادبيات عرب و اسلام معروف است - بشنوند و نسخه از آن داشته باشند . اگر کسی شعر او را برای آنان ، بدون اطلاع قبلی  ، مي نوشت و آنان از شعر لذت مي بردند و آن را مي پسنديدند ، همين که آگاه مي شدند که از ابوتمام است يعنی  شاعر شيعی معتقد به امام جواد (ع ) و مروج آن مرام ، دستور مي دادند که آن نوشته را پاره کنند . ابن ابی عمير - عالم ثقه مورد اعتماد بزرگ - نيز در زمان هارون و مأمون ، محنتهای بسيار ديد ، او را سالها زندانی کردند ، تازيانه ها زدند . کتابهای او را که مأخذ عمده علم دين بود ، گرفتند و باعث تلف شدن آن شدند و ... بدين سان دستگاه جبار عباسی  با هواخواهان علم و فضيلت رفتار مي کرد و چه ظالمانه !
اين نوگل باغ ولايت و عصمت گرچه کوتاه عمر بود ولی رنگ و بويش مشام جانها را بهره مند ساخت . آثار فکری و رواياتی  که از آن حضرت نقل شده و مسائلی را که آن امام پاسخ گفته و کلماتی  که از آن حضرت بر جای مانده ، تا ابد زينت بخش صفحات تاريخ اسلام است . دوران عمر آن امام بزرگوار 25سال و دوره امامتش 17سال بوده است . معتصم عباسی از حضرت جواد (ع ) دعوت کرد که از مدينه به بغداد بيايد . امام جواد در ماه محرم سال 220هجری به بغداد وارد شد . معتصم که عموی ام الفضل زوجه حضرت جواد بود ، با جعفر پسر مأمون و ام الفضل بر قتل آن حضرت همداستان شدند . علت اين امر - همچنان که اشاره کرديم - اين انديشه شوم بود که مبادا خلافت از بنی عباس به علويان منتقل شود . از اين جهت ، درصدد تحريک ام الفضل برآمدند و به وی گفتند تو دختر و برادرزاده خليفه هستی ، و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمد بن علی الجواد ، مادر علی هادی فرزند خود را بر تو رجحان مي نهد . اين دو تن آن قدر وسوسه کردند تا ام الفضل - چنان که روش زنان نازاست - تحت تأثير حسادت قرار گرفت و در باطن از شوهر بزرگوار جوانش آزرده خاطر شد و به تحريک و تلقين معتصم و جعفر برادرش ، تسليم گرديد . آنگاه اين دو فرد جنايتکار سمی کشنده در انگور وارد کردند و به خانه امام فرستاده تا سياه روی  دو جهان ، ام الفضل ، آنها را به شوهرش بخوراند . ام الفضل طبق انگور را در برابر امام جواد (ع ) گذاشت ، و از انگورها تعريف و توصيف کرد و حضرت جواد (ع ) را به خوردن انگور وادار و در اين امر اصرار کرد . امام جواد (ع ) مقداری از آن انگور را تناول فرمود . چيزی  نگذشت آثار سم را در وجود خود احساس فرمود و درد و رنج شديدی بر آن حضرت عارض گشت . ام الفضل سيه کار با ديدن آن حالت دردناک در شوهر جوان ، پشيمان و گريان شد ، اما پشيمانی  سودی نداشت . حضرت جواد (ع ) فرمود : چرا گريه مي کنی ؟ اکنون که مرا کشتی گريه تو سودی ندارد . بدان که خداوند متعال در اين چند روزه دنيا تو را به دردی مبتلا کند و به روزگاری بيفتی  که نتوانی از آن نجات بيابی . در مورد مسموم کردن حضرت جواد (ع ) قولهای  ديگری هم نقل شده است .

زن حضرت جواد (ع ) ام الفضل دختر مأمون بود . حضرت جواد (ع ) از ام الفضل فرزندی نداشت . حضرت امام محمد تقی زوجه ديگری مشهور به ام ولد و به نام سمانه مغربيه داشته است . فرزندان آن حضرت را 4 پسر و 4 دختر نوشته اند بدين شرح : 1 - حضرت ابوالحسن امام علی النقی ( هادی ) 2 - ابواحمد موسی مبرقع 3 - ابواحمد حسين 4 - ابوموسی عمران 5 - فاطمه 6 - خديجه 7 - ام کلثوم 8 - حکيمه حضرت جواد (ع ) مانند جده اش فاطمه زهرا زندگانی کوتاه و عمری سراسر رنج و مظلوميت داشت . بدخواهان نگذاشتند اين مشعل نورانی نورافشانی کند . امام نهم ما در آخر ماه ذيقعده سال 220 ه . به شهادت رسیدند . قبر مطهرش در کاظميه يا کاظمين است ، عقب قبر منور جدش حضرت موسی بن جعفر (ع ) زيارتگاه شيعيان و دوستداران است .